

گرامشی و فاشیسم
جوجه های فاشیسم
چگونه سر از تخم
می توانند بیرون آورند؟
ن. کیانی
(۳)

تهاجم بزرگ کارگری : شوراهای کارخانه

با پایان جنگ، در شهر تورین، در شمال ایتالیا، يك جنبش بزرگ مطالباتی کارگری در گرفت. از ۱۹۱۹ "دو سال سرخ" شروع شد. در راس این جنبش نشریه "نظم نوین" قرار داشت که گرامشی و دوستانش آن را هدایت می‌کردند. این جنبش به شکل‌گیری نهادهایی انجامید که به "شوراهای کارخانه‌ها" شهرت یافت. نظریه شوراهای کارخانه، هر کارخانه را همانند بخشی از خاک کشور می‌دانست و از این اندیشه دفاع می‌کرد که انقلاب مستلزم وجود يك توده کارگری فعال است. این نظریه با این فکر که دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری يك حزب باشد مخالف بود و با بوروکراسی سندیکایی و رفرمیسم حزب سوسیالیست مبارزه می‌کرد. ۱۵۰ هزار کارگری که در این جنبش شرکت داشتند "شوراهای کارخانه‌ها" را انتخاب کردند. در هر کارگاه يك کمیسر و نماینده انتخاب شد و همه آنان بر روی هم يك کمیته اجرایی را بوجود آوردند. در اوت - سپتامبر ۱۹۲۰، در طی اعتصاب بزرگ، شوراها بکار خود ادامه می‌دادند و در نظم و انضباط مسلح بر تولید نظارت و آن را هدایت می‌کردند. کارخانه‌های بدون مهندسان و کارمندان - که آن را ترک کرده بودند - ۷۰ درصد تولید عادی خود را باز یافت. هر چند که می‌توان در این سلسله مراتب تازه‌ای که در کارخانه‌ها بوجود آمده بود اشتباه یا محدودیت‌هایی یافت، اما در مجموع زنده بودن و مفید بودن شوراها را نشان داد. این تجربه توده‌ای فوق العاده‌ای بود. کارگران خود را همچون تولید کننده درک می‌کردند. مناسبات نوینی در کار شکل گرفت که گرامشی آن را تجربه‌ای فراموش ناشدنی می‌دانست؛ تجربه‌ای که در دفترهای زندان به آن بازگشت و مفهوم کارگر جمعی را تدوین کرد. این ضمنا يك تجربه عظیم فرهنگی بود چرا که گروه "نظم نوین" یقین پیدا کرده بود که همراه با انقلاب سیاسی باید به انقلاب فرهنگی نیز دست زد. حلقه‌های فرهنگ کارگری شهر تورین با گروه‌ها و روشنفکران مترقی و از جمله با هانری باربوس و رومن رولان ارتباط برقرار کردند. از فوتوریست‌ها دعوت شد که نوشته‌هایشان را در کارخانه‌ها بخوانند. گرامشی در اساس معتقد بود که شعار کارگران باید چنین باشد:

"آنچه را در روزنامه‌ها گفته می‌شود با چشم‌های خود نگاه کنید. خودتان بکشید بهترین بخش آن را برای خودتان بیابید. تنها آنچه ما خود بدست می‌آوریم در مبارزه اجتماعی و زندگی فکری ارزش دارد."

در طی این دو سال مبارزه حاد، حزب سوسیالیست همچنان مردد بود که چه راهی را در پیش گیرد. از شدید بودن شیوه‌های مبارزه کارگران می‌نالید و با تحقیر درباره این جوانان "چپ رو" داغ و غیرمسئول سخن می‌گفت که "نظم نوین" را رهبری می‌کردند. بورژوازی از این وضع استفاده کرد تا نبرد خود را آغاز کند. در مارس ۱۹۲۰ کنفدراسیون عمومی صنایع و در اوت کنفدراسیون عمومی کشاورزی تشکیل شد. کارفرماها سازمان گرفتند و در آوریل ۱۹۲۰ کارخانه‌ها را تعطیل کردند. حزب سوسیالیست و سندیکای رفرمیست "کنفدراسیون عمومی کار" از همبستگی فعالانه با کارگران خودداری کردند و آنان را به

انحراف آنارکوسندیکالیستی، ماجراجویی، روحیه نخبه گرایی و آریستوکراتیک متهم ساختند. با همه اینها، کارگران با يك اعتصاب دو ماهه به کارفرماها پاسخ دادند و فدراسیون کارگران فلزکار در مه ۱۹۲۰ يك اعتصاب عمومی ده روزه را در تورین سازمان داد. صاحبان صنایع که از پشتیبانی مطلق دولت مطمئن بودند حاضر به سازش نبودند و کنفدراسیون کار توافقی نامه‌ای را با کارفرماها منعقد کرد. در اینجا بود که شکاف در داخل حزب سوسیالیست سر باز کرد و در ژوئیه ۱۹۲۰، در کنگره انترناسیونال، لنین خواستار اخراج رفرمیست‌ها از حزب سوسیالیست شد. گرامشی در آستانه دوپارچه شدن حزب در ژانویه ۱۹۲۱ نوشت: "بدبینی ما بیشتر شده اما اراده ما کمتر نشده است. به کرسی نشستگان حزب نماینده توده‌ها نیستند." گرامشی در مورد مسایل سوزانی که شکست بوجود آورده بود در ۱۹۲۴ چنین نوشت: "نیروی ما بسیار ضعیف بود. به جاه طلبی متهمان می‌کردند و نمی‌توانستیم جنبه پست این اتهامات را نشان دهیم. بیش از اندازه جوان و از نظر سیاسی خام بودیم و آشکارا بخود می‌بالیدیم. در ۱۹۱۹ جرات نکردیم در داخل حزب سوسیالیست فراقسیون تشکیل دهیم. جرات نکردیم يك مرکز شوراهای کارخانه بوجود آوریم که در برابر رهنمودهای حزب سوسیالیست بایستد." گرامشی در نامه‌ای دیگر می‌نویسد: "در ۱۹۲۰-۱۹۱۹ ما اشتباهات بسیار بزرگی کردیم. از ترس اینکه جاه طلب و فرصت طلب نامیده شویم، فراقسیون را بوجود نیاوردیم، و از ترس این که در سندیکاها شکاف ایجاد شود و از حزب سوسیالیست اخراج شویم يك مرکز مستقل شوراها را ایجاد نکردیم."

تحلیلی که گرامشی از فاشیسم ارائه می‌دهد برخلاف منزه بینی جنبش کارگری که توده‌ها را ناتوان از گرایش به سمت ارتجاع می‌بیند از نظر دقت و روشن بینی آن نظرگیر است. از ۱۹۱۹ گرامشی احتمال يك **کودتای فاشیستی** را پیش‌بینی و آن را افشا کرده بود. در ژانویه ۱۹۲۱ - بلافاصله پس از تاسیس حزب کمونیست ایتالیا - وی با لحنی نگران و با تحلیلی خونسردانه از تناسب نیروها به حزب، سندیکاها و متحدان چپ توضیح داد که "خطر **پشت دروازه** ایستاده است". این مبارزه بی وقفه گرامشی در مقالاتش در هفته نامه و روزنامه "نظم نوین" در فاصله ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱ آشکار بود و نشان می‌داد که به چه نبرد سیاسی وسیعی باید دست زده شود. گرامشی در عین حال پایه اجتماعی فاشیسم را مطالعه می‌کرد.

او ایدئولوژی موسولینی را "براندازی ارتجاعی" ارزیابی می‌کرد و ریشه مفاهیم موسولینی را در بلانکیسم می‌دید: "بلانکیسم نظریه اجتماعی توطئه است ... شورشگری و ویرانگری موسولینی از بلانکیسم تنها بخش مادی اش را اخذ کرده است. حتی در تاکتیک انترناسیونال سوم هم گفتیم که نقاط مشترکی با بلانکیسم وجود داشت ... بلانکیسم در بعد مادی می‌تواند امروز شورشگرانه باشد، فردا ارتجاعی ... امروز بورژواها که در نیمه وحشت فرو رفته‌اند، به این مرد نگاه می‌کنند که خود را در خدمت آنان قرار داده و او را همچون هیولایی جدید می‌بینند که می‌تواند شرایط واقعی را تغییر دهد و سازنده تاریخ شود. هیچ چیز از این نادرست تر نیست. بلانکیسم این روانپزش بشت ناتوان است از آن که مجموعه حلقه‌های يك ساختار تاریخی را به هم وصل کند."

گرامشی از همان ابتدا دریافت که فاشیسم تنها يك واکنش ساده سرمایه‌داری، يك پدیده صرفا جنایتکارانه مشابه گارد سفید روسیه، یا نمود ساده خصلت عقب مانده يك کشور ماقبل صنعتی نیست. او کوشید نشان دهد که چگونه توده خرده بورژوا، در يك سیر تاریخی، در حول فاشیسم حلقه می‌زند و در آن تبلور خود را می‌بیند.

در مقاله‌ای بنام "جماعت میمون‌ها" (۲ ژانویه ۱۹۲۱) می‌نویسد:

"فاشیسم آخرین تجلی خرده بورژوازی در صحنه سیاسی ملی است ... روند تجزیه خرده بورژوازی در آخرین دهه سده بیستم آغاز شد. خرده بورژوازی همه اهمیت خود را از دست داد و با توسعه صنعت و سرمایه مالی، هر نوع موضع حیاتی را در عرصه تولید واگذار کرد، و به يك طبقه خالص سیاسی تبدیل شد که در **خرفتی پارلمانی** تخصص دارد."

گرامشی بیرحمانه این خرده بورژوازی شهری، تشنه قدرت، مشحون از نفرت ضدکارگری و بنیادا محافظه کار را تحلیل می‌کند. "طبقه‌ای از شیادها، شکاک‌ها، فاسدان مالی" و با اشاره به داستانی از "کیپلینگ" می‌گوید "این جماعت میمون‌ها، که تصور می‌کند که از همه جماعت‌های دیگر جنگل برتر است، همه هوش، همه الهام تاریخی، همه روحیه انقلابی و همه علم قدرت و غیره را او مالک است."

"خرده بورژوازی پس از آنکه پارلمان را نابود کرد، اکنون در حال نابود کردن دولت بورژوازی است: این طبقه هر بار در سطحی وسیعتر اقتدار قانون را با خشونت خصوصی جایگزین می‌کند (و نمی‌تواند جز این کند) این خشونت به گونه‌ای آشفته، بیرحم، قشرهایی روزافزون مهمتر را در برابر دولت بر خیزانده است."

در ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ ده روز پس از بنیانگذاری حزب کمونیست ایتالیا در شهر لیورنو، که ناشی از یک انشعاب اقلیت بود، گرامشی بیش از پیش شتاب داشت تا به عمل دست زده شود. خطر شدید بود و او خواهان آن بود که "ضدحمله در برابر حمله فاشیست‌ها سازمان داده شود."

واقع بینی گرامشی: در برابر حداکثر طلب‌های قدیمی، عوافریب‌های لفظی که همیشه یقین داشتند توده کارگران را گرد خود دارند؛ او از یک دوران شکست جنبش سخن گفت که ایجاب می‌کند مبارزه متناسب با این مرحله در پیش گرفته شود.

"دورانی را که ما از سر می‌گذرانیم می‌توان دوران شکست حداکثرطلبی ایتالیایی دانست. حزب کمونیست که در کوران نزاع‌ها و خطرهای این دوران خاص زاده شده و باید در این دوران خود را سازمان دهد ناگزیر است که تجلی اراده روشن و خونسرد پرولتاریا برای نبرد پیروزمند باشد." (۲۸ ژانویه ۱۹۲۱)

توان پیش‌بینی: در حالی که تصور می‌شد فاشیسم تجربه‌ای محدود به کشورهای کم توسعه یافته صنعتی است یا فاشیسم تجلی اقتصاد کشاورزی است، گرامشی توانایی فاشیسم را به گسترش در عرصه بین‌المللی می‌دید و آن را همچون "تهدیدی برای همه کشورهای اروپای غربی"، همچون فاجعه‌ای در سطح اروپا به حساب می‌آورد. وی در این مورد می‌نویسد:

"فاشیسم در سطح بین‌المللی یعنی چه؟ یعنی گرایش به حل مسئله تولید و مبادله از طریق تفنگ و مسلسل. جنگ امپریالیستی موجب نابودی نیروهای مولده و به هرز رفتن آن شده است. وحدت و همزمانی بحران‌های ملی ناگزیر به یک بحران عمومی بسیار سخت منجر خواهد شد. اما در همه کشورها یک قشر مردم وجود دارد - بورژوازی خرد و متوسط - که معتقد است می‌توان این مسئله را با تفنگ و مسلسل حل کرد و این قشر است که فاشیسم را خوراک می‌دهد و نیروهای آن را تامین می‌کند."

"در اسپانیا، سازمان یافتن بورژوازی خرد و متوسط در گروه‌های مسلح حتی قبل از ایتالیا آغاز شد یعنی از همان ۱۹۱۹-۱۹۱۸. در آنجا دسته‌های (سوماتن) ضد بلشویکی بوجود آمد و همان تاکتیک‌های فاشیست‌های ایتالیا در پیش گرفته شد... اسپانیا یک کشور نمونه است. این کشور نشاندهنده مرحله‌ای است که همه کشورها از سر خواهند گذراند اگر شرایط اقتصادی عمومی حفظ شود و گرایش‌های کنونی به همین شکل باقی بمانند..."

ضرورت مسلح شدن: در حالیکه حزب تصور می‌کرد که می‌توان به همان وسیله همیشگی تبلیغ متوسل شد، گرامشی معتقد بود که باید به دست به سلاح برد. او خواهان تشکیل یک سازمان مسلح بود: گارد پرولتاری مبارزه برضد دسته‌های فاشیست. اما رهبری حزب این پیشنهاد را نپذیرفت... و او به رای مخالف اکثریت گردن گذاشت. چند سال بعد، در سخنرانی خود در پارلمان گفت: "در نوامبر ۱۹۲۰ ما پیش‌بینی کردیم که فاشیسم به قدرت خواهد رسید

اگر طبقه کارگر نتواند مسلحانه جلوی پیشرفت خونین آن را بگیرد. آتموق خود فاشیست‌ها هم فکر به قدرت رسیدن را نمی‌کردند."

در ۱۹۲۱ فاشیسم و خشونت آن اوج می‌گرفت. در این شرایط سوسیالیست‌ها خواهان سازشی با فاشیست‌ها، انعقاد "توافق میان سوسیالیست‌ها و فاشیست‌ها" شدند. گرامشی معتقد بود که با **دشمن طبقاتی** نمی‌توان توافقنامه منعقد کرد. همان زمان وی به سوسیالیست‌ها هشدار داد که امروز همچنان مانند ناقوس صدا می‌کند: "مرتجعین برای پیروزی بر کمونیست‌ها در مرحله اول سوسیالیست‌ها را تمجید می‌کنند، با آنها تفاهم نامه می‌بندند، قراردادهای مصالحه امضا می‌کنند؛ اما همینکه کمونیست‌ها شکست خوردند تفاهم‌ها و قرارها لگدمال می‌شوند و سوسیالیست‌ها بنوبه خود مزه طناب و گلوله را خواهند چشید." او پیش‌بینی کرد که سوسیالیست‌ها خود را در دهان گرگ می‌اندازند. تحلیلی که گرامشی از نتایج این سازش و سازمان فاشیستی در سطح دستگاه دولتی کرد تمام فعلیت خود را در ایتالیای امروز پس از ۱۹۶۸ حفظ کرده است که تبلور آن را در همدستی میان فاشیست‌ها و راس دستگاه دولتی، تجاوز و ترور فاشیستی مکرر و بی مجازات می‌بینیم. گرامشی در مقاله‌ای در "نظم نوین" ۱۱ ژوئن ۱۹۲۱ تاکید می‌کند:

"وضع سیاسی فاشیسم با شرایط اولیه زیر تعیین می‌شود:

فاشیست‌ها در شش ماه فعالیت رزمی، کوله بار سنگینی از اقدامات جنایتکارانه را بر دوش می‌کشند که تا زمانی که سازمان‌های فاشیست نیرومند و ترس‌آور هستند بی مجازات خواهد ماند. فاشیست‌ها توانستند فعالیت‌های خود را گسترش دهند فقط بدین دلیل که دهها هزار کارکنان دولت - بویژه در نیروهای امنیتی و انتظامی و دستگاه قضایی - به همدستان آنها از نظر اخلاقی و مادی تبدیل شدند. این کارکنان می‌دانند که شغل آنان و ثروت و مصونیت آنان دقیقاً وابسته به سرنوشت سازمان‌های فاشیست است و بنابراین همه گونه نفعی دارند که از فاشیسم در تمام تلاش‌هایی که برای تحکیم موقعیت سیاسی خود می‌کند پشتیبانی کنند.

"فاشیست‌ها آنقدر انبارهای سلاح و مهمات در سراسر کشور پنهان کرده‌اند که از طریق آن می‌توانند یک ارتش ۵۰۰ هزار نفری تشکیل دهند. فاشیست‌ها یک سلسله مراتب نظامی بوجود آورده‌اند که نتیجه طبیعی و اندام وار آن در رهبری ستاد آن تبلور یافته است.

فاشیست‌ها نمی‌خواهند به زندان روند - و این کاملاً منطقی است - اما می‌خواهند بر عکس از نیروی خود، همه نیرویی که در اختیار دارند استفاده کنند و مجازات نشوند و به هدف نهایی هر جنبشی دست یابند: تصرف قدرت سیاسی..."

این توصیف کلاسیک تبانی راس قدرت دولتی، بورژوازی بزرگ با حنایت‌کارترین عناصر ارتجاعی است که هدف آن ایجاد نظامی است که بتواند جنبش کارگری را نابود کند و هدایت اقتصاد را به بورژوازی بزرگ صنعتی واگذارد. آیا سوسیالیست‌های ایتالیا در این زمان به احتمال کودتای فاشیستی فکر کرده بودند؟ آیا به ابزارهای لازم برای دست زدن به حمله اندیشیده بودند؟ پاسخ گرامشی منفی است. زیرا آنان به دمکراسی پارلمانی اعتمادی کودکانه داشتند آن هم در شرایطی که "کودتای فاشیست‌ها یعنی سرداران، زمینداران بزرگ، بانکداران مانند شبچی از همان ابتدا بر سر پارلمان سنگینی می‌کند." (نظم نوین ژوئیه ۱۹۲۱)

۱۳ اوت ۱۹۲۱، اندکی پس از نگارش مقاله بالا، "مصالحه نامه" میان سوسیالیست‌ها و فاشیست‌ها در رم امضا شد. گرامشی معتقد بود که سوسیالیست‌ها با این مصالحه نامه پرچم سفید را در برابر خشونت فاشیست‌ها برافراشتند؛ خشونتی که تصور می‌کردند با اینگونه تفاهمات می‌توانند آن را متوقف کنند. بنظر گرامشی میان نگرش سوسیالیست‌ها در برابر فاشیسم و خطی که کمونیست‌ها دنبال می‌کنند ناهمسازی وجود دارد. هدف کمونیست‌ها آنست که مردم را بر علیه توطئه به خیابان بکشاند: "کمونیست‌ها مصالحه نمی‌کنند، مبارزه می‌کنند،

می‌جنگند، ناکامی و درد را تحمل می‌کنند اما از آنانی که جهان کار را با خشونت طبقاتی به مهمیز کشیده‌اند صلح را طلب نمی‌کنند...

میان جلاد و قربانی صلحی وجود ندارد، همانگونه که میان مردم با قاتلان آنان." گرامشی این مصالحه را همچون "ورشکستگی به تقصیر" تعریف می‌کند و بر خیالبافی کودکانه حزب سوسیالیست انگشت می‌گذارد که تصور می‌کند موسولینی بدون آن که چماق بر سرش وارد آید حاضر خواهد بود پیراهن سیاهانش را رام کند و به آنان فرمان خواهد داد که به سازمان‌های کارگری حمله نکنند؛ خیالبافی کودکانه که روی چشم انداز ایجاد شکاف در فاشیسم‌ها و تقسیم آنان به مصالحه طلب و غیرمصالحه طلب شرطبندی کرده است.

"بحث بر سر این نیست که این مصالحه یک آتش بس است یا صلح؟ زمان این را روشن خواهد کرد. مسئله این است که آیا حزب سوسیالیست بطور قطع روش‌های طبقاتی را کنار گذاشته است؟ کاملاً تسلیم اقتدار دولت شده و خود را مدافع آن کرده است؟ آیا حزب سوسیالیست تصور کرده است که فاشیسم یک حزب سیاسی، سازمانی است که می‌تواند تضمین کند که تعهداتش را رعایت خواهد کرد؟ آیا پس از این همه امتیاز ماهوی، می‌توان همچنان ایجاد شکاف در میان فاشیست‌ها را یک پیروزی به حساب آورد؟"

در چه مفهومی می‌توان از بحران فاشیسم سخن گفت؟ دو گرایش در جنبش فاشیستی دیده می‌شود: برخی می‌خواهند همچنان به روش‌های خشونت آمیز و تروریسم وفادار بمانند، برخی دیگر امکان فعالیت پارلمانی را در نظر می‌گیرند. اما گرامشی می‌داند که موسولینی راه پارلمانی را تنها از آنرو بذیرفته است که می‌خواهد "حلقه نفرت" را که در حول جنبش او تشکیل شده بشکند و فاشیسم صرفنظر از شکلی که به خود بگیرد همواره بر همان عرصه باز می‌گردد:

"فاشیسمی که به حساب می‌آید فاشیسم موسولینی نیست. ۳۰ نماینده فاشیست در پارلمان در واقع چیز زیادی را نمایندگی نمی‌کنند. آنچه به حساب می‌آید مسلح شدن سرمایه‌داری کشاورزی و صنعتی است که فاشیسم را همراهی کرده و بحران فاشیسم آن را متوقف نخواهد کرد.

"... فاشیسم سردسته‌ها ممکن است در بحران باشد حتی بمیرد. دستگاه دفاعی و تهاجمی بورژوازی باقی می‌ماند تا زمانی که دلایلی که موجب ایجاد آن شدند باقی باشد."

با آنکه از زمانی که گرامشی این جمله‌ها را می‌نوشت چندین دهه سپری شده باید پذیرفت که همچنان فعلیت دارند: گرامشی آن پویایی طبقاتی را نشان می‌دهد که فاشیسم از آن طریق هر لحظه می‌تواند سر از تخم بیرون آورد.